

بررسی و نقد مقاله «دین به زندگی معنا می‌بخشد» اثر لوییس هاپ واکر

سید علی شمس

چکیده: مقاله «دین به زندگی معنا می‌بخشد»، اثر لوییس هاپ واکر، در سال 1989 م، در کتاب «طلب حقیقت» منتشر شد. واکر در این مقاله کوشیده است نشان دهد اعتقاد به خدا و دینداری، موجب معنا بخشی به زندگی شده و ارزش‌های اخلاقی را موجه می‌سازند. او معتقد است اخلاق، تنها در پرتو اعتقاد به خداوند، ضمانت اجراء خواهد داشت. از نظر نویسنده، صرف اعتقاد به خدا، اخلاقی زیستن ما را ضمانت نخواهد کرد؛ چه اینکه در طول تاریخ، فجایعی اخلاقی توسط معتقدان به خدا و دینداران رخ داده است. ضمناً بر خلاف آنچه واکر بدان معتقد است، قواعد اخلاقی، منشئی انفسی و عقلانی نیز داشته و بنا بر این، در جامعه‌ای که دین یا اعتقاد به خداوند وجود ندارد، امکان اخلاقی زیستن برای آن‌ها قابل تصور است؛ چرا که از منظر دین، خداوند، توان یافتن و اراده عمل طبق این قواعد را در نهاد آدمی قرار داده است.

واژگان کلیدی: هاپ واکر، معنای زندگی، ارزش‌های اخلاقی، اعتقاد به خدا.

مقدمه: «انتظار بشر از دین»، یکی از مسائل پردامنه و چالش‌برانگیز در دانش فلسفه دین است. به تبع اهمیت و حساسیت‌هایی که از سرشت نگاه علمی در ارتباط میان «دین» و «آدمی» نشأت گرفته، دامنه این بحث، از فلسفه به بسیاری از علوم دیگر؛ همچون کلام، اخلاق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق و دیگر دانش‌ها گسترده شده است. از این منظر می‌توان «انتظار بشر از دین» را مسئله‌ای میان‌رشته‌ای و البته پراهمیت دانست؛ چه اینکه ارائه هر دیدگاهی در این باره می‌تواند آثاری خارجی در زندگی انسان‌ها بر جای گذارد. از سویی هر اندیشمندی که درباره مفاهیم «انسان»، «خدا»، «دین»، «هستی»، «مرگ» و «جاودانگی» اندیشه کند، طبعاً با موضوع «معنای زندگی» [2] نیز مرتبط خواهد شد. مباحث رسمی فلسفی در رابطه با «معنای زندگی»، حدود دو و نیم قرن پیش، به طور مشخص‌تری توسط اندیشمندان آگزیستانسیالیست با طرح این دو سؤال مطرح شد: 1- چرا جهان هستی به جای اینکه نباشد، هست؟ 2- چرا جهان هستی به جای اینکه این‌گونه نباشد، این‌گونه هست؟ (ملکیان، 1379، ج (56: 4 در واقع، زندگی شخصی که معتقد است برای این دو سؤال می‌توان پاسخی موجه ارائه کرد، معنادار است؛ در غیر این صورت، باید زندگی را گزاف یا فاقد ارزش قلمداد نماید.

مسئله معنای زندگی بعدها توسط فیلسوفان تحلیلی [3] مورد تبیین و تحلیل قرار گرفته و صورت‌بندی‌های نو و دقیقی پیدا کرد و به لحاظ انبوهی نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلف و سؤالات بنیادین و متعدد، فربه و

جدی‌تر شد. از منظر متر[4]، رویکردهای مربوط به معنای زندگی را می‌توان به رویکردهای «ناطبیعت‌گرا» [5]، «طبیعت‌گرا» [6] و «فراطبیعت‌گرا» [7] تقسیم نمود. [8] در دیدگاه طبیعت‌گرا، وجود این جهان مادی برای معنابخشی به زندگی کافی نیست و اعتقاد به خدا، جاودانگی یا اعتقاد به هر دو، شرط لازم برای معناداری زندگی است. نیاز بشر به دین را می‌توان با این فرض که هر دو مؤلفه «اعتقاد به خدا» [9] و «جاودانگی» [10]، از ارکان ادیان آسمانی به شمار می‌روند، در قسم دیدگاه فراطبیعت‌گرایانه قرار داد؛ در این دیدگاه، «دین» به عنوان عاملی بسیار مهم در معنادار شدن زندگی آدمیان محسوب می‌شود و بشر بدان نیازمند است. از این رو می‌توان مسئله معنای زندگی را با مسئله انتظار بشر از دین، در ارتباطی نزدیک دانست.

پیش از تحولات عظیم معرفتی که در دوره رنسانس رخ داد، عمدتاً در میان فیلسوفان یا بحثی مستقل و مشخص در رابطه با مسئله معنای زندگی نبود و یا به طور ضمنی، معناداری زندگی، امری مسلم قلمداد می‌شد؛ اما پس از آن، به دلیل تغییر نگرش‌های معرفتی و رشد اندیشه‌های خدا‌ناباور و سکولار و افول نقش دین در زندگی انسان غربی، به کم‌رنگ شدن نقش خداوند در زندگی که عامل اساسی هدف‌داری هستی و زندگی انسان‌ها به شمار می‌رفت، انجامید. تصور جهانی که بدون علت و به طور اتفاقی ایجاد شده، تصور جهانی بدون حضور موجودی که در برابر شرور و بلایا و ظلم‌های مختلف، انسان‌ها در آن کاملاً بی‌پناه رها شده باشند و این تصور که زندگی مادی انسان با مرگ به پایان می‌رسد و بسیاری سؤالات و چالش‌های مهم دیگر موجب شد بر معناداری زندگی بخش قابل توجهی، خلل وارد شود و به لحاظ معرفتی و عمدتاً روان‌شناختی، در پی یافتن معنا برای زندگی خود تلاش کنند. مسئله معنای زندگی را نمی‌توان مسئله حقیقی مسلمانان و بالأخص ما ایرانیان مسلمان دانست؛ چرا که زمینه‌های بروز این مسئله در ایران امروز، همانند آنچه در غرب روی داد، وجود ندارد و یا دست‌کم تاکنون به لحاظ روان‌شناختی، چندان ما را درگیر نساخته است؛ گرچه به نظر می‌رسد این مسئله به لحاظ معرفت‌شناختی، زمینه‌های بروز یافته است. از جمله آثاری که در حوزه معنای زندگی منتشر شده، کتاب «طلب حقیقت» [11] است که توسط پروفیسور لوئیس پایمن [12]، فیلسوف اخلاق آمریکایی‌تبار، با 76 گفتار و مقاله، گردآوری و ویرایش شده است [13]. مقاله «دین به زندگی معنا می‌بخشد» [14]، اثر لوئیس هاپ واکر [15]، در سال 1989 م در این کتاب به چاپ رسید و در سال 1382 ش، به زبان فارسی ترجمه و در فصلنامه «نقد و نظر» منتشر شد. [16] در این مقاله، واکر کوشیده است از ارزش‌ها و کارکردهای معنابخش دین به زندگی، دفاع کند. او ضمن نقد دو مدعای «برتری آزادی و خودمدبری» [17] بر هدفی باشکوه که از اعتقاد به خدا سرچشمه گرفته «و» «مانع شدن دین از خودمدبری و اراده انسانی»، با ارائه هشت استدلال اخلاقی نشان دهد که ارزش‌های اخلاقی صرفاً در پرتو دین و ایمان به خداوند، معنا می‌یابد و البته ضمانت اجراء خواهد داشت. فارغ از نوع رویکرد اخلاقی واکر [18] که از نظر نویسنده مورد مناقشه است، این نکته حائز اهمیت است که واکر به عنوان یک فیلسوف اخلاق مسیحی، مقاله را به رشته تحریر درآورده است. طبعاً برخی استدلال‌ها و تعابیری؛ همچون نوع نگاه او به بهشت و دوزخ که واکر از آن‌ها سود جست و به آن معتقد است، معطوف به الهیات مسیحی است، گرچه به نظر می‌رسد در بسیاری از محتوای بحث، با فضای مباحث اسلامی هم‌پوشانی برقرار شده است.

واکر، زمینه‌های فکری نگارش این مقاله را از یک نزاع فکری که با زنی ملحد در دوران دانشجویی داشته، روایت می‌کند. او مقاله خویش را این‌گونه آغاز می‌کند: چند سال پیش، به هنگام زنگ تفریح، با تعدادی از دانشجویان در راهروی دانشکده درباره اهمیت دین در جامعه خودمان بحث می‌کردم. من که در آن زمان لادری مذهب بودم، دهم پیش یک مسیحی متدین و متعبد اعتراف می‌کردم که چقدر خوب می‌شد اگر دعاوی خدا‌باورانه صادق بودند؛ زیرا در آن صورت، جهان فقط امری مربوط به تصادف و ضرورت نبود؛ داستانی غم‌انگیز با پایانی غم‌انگیزتر نبود، بلکه به جای آن، (جهان مشخص و انسان‌وار می‌بود؛

موهبتی از جانب پدر آسمانی ما که مبنایی برای معنا و هدف فراهم می‌آورد). در آن حال، زن پخته‌ای که دانشجوی کلاس دیگری بود و من می‌دانستم که ملحد است، سخنان مرا اتفاقی شنید و ناگاه از میان گروهی که مشغول نوشیدن قهوه بودند، به سمت من هجوم آورد و با عصبانیت و پرخاش‌گری گفت: این نفرت‌انگیزترین سخنی است که تاکنون شنیده‌ام. از او پرسیدم چرا این طور فکر می‌کنی؟ پاسخ داد: دین، مانع رشد و بلوغ بشر است. ما به یک پدر بزرگ آسمانی نیازی نداریم. ما حاجت‌مند رشد و بلوغیم و نیازمندیم که خود، والدین خود گردیم. (هاپ‌واکر، 1382: 142)

اشکال واکر بر دو مدعای خودمدبری و سلب آزادی، از طریق تعبیر «معنا» به «هدف»

واکر ابتدا دو مدعای «برتری آزادی و خودمدبری بر زندگی با هدفی با شکوه» و «سلب شدن آزادی و اراده آدمی توسط دین» را مورد نقد قرار می‌دهد. به نظر واکر، اولاً «معناداری» و «خودمدبری»، از عناصر اساسی زندگی هستند و باید توجه داشت که این مفاهیم، نه تنها یکدیگر را نفی نمی‌کنند، بلکه هر دوی این عناصر می‌توانند در زندگی مبتنی بر خدا باوری وجود داشته باشند. واکر ابتدا «معنا» را در معنای زندگی به «هدف» تعبیر نموده [19] و سپس با تقسیم هدف به هدف بد، هدف خنثی و هدف خوب، با استفاده از توجیهی وجدانی، این نکته را تذکر می‌دهد که همواره این‌گونه نیست که ارزش استقلال یا خودمدبری، برتر از همه ارزش‌های زندگی باشد. حداکثر می‌توان ارزش آزادی را برتر از اهداف بد یا خنثی دانست، ولی قطعاً از همه اهداف خوب، برتر نیست.

تعبیر معنا به هدف، دارای فروض احتمالی صحیحی نیست

نقد واکر به این مدعا، چندان صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا با این فرض که وی «معنا» را در معنای زندگی به «هدف» تعبیر نموده است، زندگی شخصی نیز که برای رسیدن به اهداف بد تلاش کند، کاملاً معنادار خواهد بود و از این جهت، او با شخصی که تلاش دارد به اهداف خوب نائل شود، تفاوتی نخواهد داشت؛ زیرا هر دو دارای هدف یا اهدافی هستند و برای آن تلاش می‌کنند. چنانچه «معنا» را به «هدف» تعبیر کنیم، زندگی هر انسانی که هدفی را در زندگی دنبال می‌کند، معنادار است، حتی زندگی جنایتکاران! احتمالاً و بنابر آنچه تا آخر مقاله با آن مواجه‌ایم، این بر خلاف مدعای واکر است. واکر در ابتدای مقاله، «معنا» را به «هدف» و از اواسط مقاله، آن را به «ارزش اخلاقی» تعبیر کرده است؛ از این جهت، نقد او در اینجا با این دو مشکل مواجه است که اولاً واکر، «معنا» را دقیقاً به چه معنا به کار برده و ثانیاً او با این مسئله مواجه است که بنا بر پذیرش معنی «معنا» به «هدف»، قاعدتاً زندگی افراد جنایتکار نیز دارای معناست. مگر آنکه او برای رفع این مشکل، شقوق دیگری را طرح کرده باشد که البته این کار انجام نشده است.

ارزش آزادی، مهم‌تر از همه ارزش‌ها نیست

واکر در ادامه، برای نقد این مدعا که «چنانچه ناگزیر باشد میان آزادی و اراده در زندگی و زندگی در جهانی که یک قدرت الهی بر آن حاکم است، یکی را برگزیند، آزادی و اراده را انتخاب می‌کرد»، دو نکته را ذکر می‌کند: اول اینکه این سخن، از خودمدبری، یک مطلق ناموجه می‌سازد؛ دوم اینکه این سخن، یک «دو شقی کاذب» ایجاد می‌کند. او در این دو شقی، دو موقعیت را به تصویر می‌کشد و در آن، نتیجه‌ای را اخذ می‌کند که همچون تقسیم هدف به بد، خنثی و خوب، کاملاً به نوع تصور شخص او از وضعیتی که ترسیم کرده، بستگی دارد و به نظر می‌رسد چندان موجه و قانع‌کننده نیست. او در ادامه ترسیم این دو شقی، به نکته‌ای ارزشمند اشاره دارد که چنانچه برای کاستن از فقر، جنایت و رنج انسان‌ها، حاضر باشیم اندکی از

آزادی‌های خود را محدود کنیم، در واقع، این را پذیرفته‌ایم که ارزش آزادی از همه ارزش‌های دیگر، مهم‌تر نیست.

دین، آزادی و معناداری زندگی

واکر، مدعای دوم زن ملحد را که «دین همواره هدف را بر آزادی و استقلال انسان، برتر می‌نشانند»، ناشی از نوعی سوء برداشت از آنچه برگزیده‌ترین ادیان برای آن تلاش می‌کنند، می‌داند. به اعتقاد او در ادیان مبتنی بر خداباوری (مسیحیت، یهودیت و اسلام)، آزادی و معناداری زندگی چنان با یکدیگر گره خورده‌اند که هرگز نمی‌توان میان آن‌ها، جدایی احساس کرد. آزادی پیروان این ادیان به هنگام در اختیار داشتن حقیقت هدف زندگی و دانستن اینکه چرا در این دنیا هستند، افزایش می‌یابد. به نظر واکر، ادیان مبتنی بر خداباوری، حقایقی را در اختیار ما قرار می‌دهند که واجد بیش‌ترین اهمیت است.

دعای اخلاقی واکر در جانب‌داری از دین

واکر در ادامه می‌نویسد: اگر خداباوری صحت داشته باشد و موجودی خیرخواه بر جهان حاکم باشد، هشت [مدعای] اخلاقی [زیر]، صادق خواهد بود: (1) ما تبیین قانع‌کننده‌ای از منشأ و قوام جهان داریم. ما فرآورده تصادف و ضرورت یا نتیجه یک انفجار عظیم [20] فاقد هویت انسان‌وار نیستیم، بلکه نتیجه کار یک موجود آسمانی هستیم که مراقب ماست. (2) خیر بر شر غلبه خواهد کرد. ما در مبارزه با بدی‌ها تنها نیستیم، بلکه خدا در این نبردگاه، جانب ما را گرفته است. از دیدگاه غیرمتدینان، نیروی شر، عظیم‌تر از نیروی خیر است. (3) خدا ما را دوست دارد و دل‌نگران ماست. عشق او ما را به پیش می‌راند. ما زندگی عمیقاً اخلاقی خواهیم داشت تا سپاس فراوان خود را نسبت به موجودی که ما را دوست دارد و ما نیز او را دوست داریم، عرضه کرده باشیم. سکولاریزم، فاقد این عشق است. (4) ما به این سؤال، [پاسخی] قانع‌کننده [داریم] که چرا اخلاقی باشیم. پیداست که اخلاقی بودن به سود ماست. به نظر واکر، اخلاق سکولار در پاسخ به این سؤال که «چرا وقتی اخلاقی بودن به سود تو نیست و می‌توانی با عمل خودخواهانه، زندگی را به نحو سودآوری به پیش بری، باید اخلاقی باشی»، با مشکل روبه‌رو است. به نظر او، این مشکل در اخلاق دینی به وجود نمی‌آید؛ زیرا در آنجا، شر واقعاً شر و خیر واقعاً خیر است. (5) عدالت عالم‌گیر بر جهان حاکم است. (6) همه انسان‌ها ارزشی برابر دارند. (7) لطف و غفران الهی، پایانی خوش برای همه [می‌باشد]. گناهی اخلاقی که به دلیل ارتکاب شنیع‌ترین اعمال ما ایجاد شده و خداوند، آن را پاک می‌کند و ما را نجات می‌دهد، مجال جدیدی را در زندگی برای ما ایجاد می‌کند. این آزادی حقیقی اخلاقی است. (8) زندگی پس از مرگ وجود دارد. مرگ، پایان همه چیز نیست، بلکه ما به زندگی ادامه خواهیم داد و در جهانی بهتر، یکدیگر را بازخواهیم شناخت. از نظر واکر، مسئله دوزخ، مسئله‌ای است که ذهن خداباوران را به خود مشغول داشته است. او این اعتقاد برخی از الهی‌دانان مسیحی را که دوزخ را تنها مدرسه‌ای برای آموزش اخلاقی می‌دانند، می‌پذیرد.

اخلاق انفسی، اخلاقی ناموجه و سکولار است

واکر در ادامه طرح این هشت مدعای اخلاقی، این نکته را ذکر می‌کند که اگر خداباوری، کاذب باشد، هیچ بنای واضحی برای اینکه چرا باید اخلاقی باشیم، وجود ندارد؛ اما به نظر می‌رسد این مدعای واکر، حاصل نوع دیدگاه اخلاقی اوست. به نظر او، اخلاق منهای دین، معنای موجهی ندارد و همچنین اخلاق انفسی که زائیده درون آدمی و در واقع، اخلاقی سکولار است.

نقد ادعای ناموجه بودن اخلاق منهای اعتقاد به خدا

از نظر نویسنده، رویکرد اخلاقی واکر در این هشت مدعا، دارای اشکالاتی است که به آن‌ها اشاره می‌شود:

1- به اعتقاد واکر، نمی‌توان بدون اعتقاد به خدا، اخلاقی زیست، اما به دلایلی، این سخن را نمی‌توان کاملاً موجه دانست. بسیاری از فلاسفه و متفکران برای اصول اخلاقی، منشأ عقلانی قائل‌اند. اصول اخلاقی، هم از طریق استدلال‌های عقلانی می‌تواند اخذ شوند و هم صدق آن‌ها را می‌توان از طریق عقل، دریافت و موجه ساخت. در ادیان آسمانی (به‌خصوص اسلام)، همواره عقل و اخلاق در کنار یکدیگر و با سرشتی واحد معرفی شده‌اند. دانش فلسفه اخلاق، دقیقاً با مفروض داشتن اصل «استدلال‌پذیری اصول اخلاقی»، به بررسی مفاهیم اخلاقی می‌پردازد؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت: هر جا عقلانیت وجود دارد، زمینه رشد اخلاق و اخلاقی زیستن نیز وجود خواهد داشت؛ لذا همواره این‌گونه نیست که اگر اعتقاد به خداوند نباشد، اخلاق هم وجود نخواهد داشت. می‌توان از دیدگاه یک متدین، توأمان این اعتقاد را داشت که خداوندی که تکویناً منشأ عدالت و فعل اخلاقی است و البته بر اساس اقتضای عدالت، خود او کاملاً اخلاقی رفتار می‌کند، توان فهم و تمایل به عدالت و فهم اصول اخلاقی را نیز در انسان به ودیعت نهاده است. بنا بر قبول عقلانی بودن و استقلال عقل در تشخیص حسن و قبح افعال که در علم کلام، اصول و اخلاق، به صورت مبسوط به آن پرداخته شده و قاطبه علمای شیعه بدان معتقدند [21]، این تصور غلط به نظر نمی‌رسد که بتوان جامعه‌ای را ترسیم نمود که با وجود معتقد نبودن به خداوند و یا در حالی که هیچ‌گونه توجهی به وجود خداوند داشته باشند، می‌توانند رفتارهای خود را بر اساس اصول عقلی و اخلاقی که خداوند در ذهن و جان آن‌ها طراحی نموده، بر اساس میزان فهم خود تنظیم کرده و به آن قواعد عمل نمایند. از منظر آیت‌الله ربانی گلپایگانی، «همین معرفت مستقل عقلی است که مبنای پذیرش پیامبران و اولیاء، اذعان به صدق و راستگویی آن‌ها و اثبات شریعت قرار می‌گیرد.» (ربانی گلپایگانی، 17: 1371)؛ آخوند خراسانی نیز در مباحث حسن و قبح عقلی، در پاسخ به اشکال به استقلال عقل در تشخیص حسن و قبح افعال، منشأ عدم استقلال تام عقول را در تشخیص حسن و قبح تام افعال، از جهت نقصان عقل دانسته است. ایشان عقول کامله را واجد احاطه تام به همه جوانب و جهات افعال دانسته و تعبیر «انتقال عقل از امامی به امام دیگر» درباره اصطلاح «صحیفه امام» را بعید نمی‌داند (آخوند خراسانی، 1376 و 107: 1377). این نکته نیز قابل ذکر است که فعلیت یافتن قواعد تکوینی در هستی و صدق هر اصلی که خداوند، آن‌ها را بنا نهاده است، منوط به توجه یا عدم توجه ما نیست. آن‌ها وجود دارند؛ چه ما باشیم، چه نباشیم و چه اعتقادی به آن‌ها یا منشأ آن‌ها داشته باشیم یا نه. اصول اخلاقی، هم منشأ حقیقی و بیرونی (آفاقی) [22] دارند و هم از درون (انفسی) [23] قابل اخذ و فهم هستند.

2- در میان اندیشمندان مسلمان، برخی مخالف فطری بودن مفاهیم اخلاقی‌اند. آیت‌الله مصباح یزدی در نقد نظریه قائلان به مفاهیم فطری معتقد است: «این فرض که عقل آدمی از ابتدای وجود با مفاهیمی خاص سرشته شده است، فرض قابل قبولی نیست؛ خواه مفاهیم مفروض، مربوط به مادیات باشند یا مجردات و یا هر دو. هر انسان آگاهی با مراجعه به درون خود می‌یابد که واجد چنین مفاهیمی نیست.» (مصباح یزدی، 49: 1380)؛ ایشان همچنین می‌افزایند: «با فرض اینکه یک سلسله مفاهیم، لازمه سرشت و فطرت عقل باشند، نمی‌توان واقع‌نمایی آن مفاهیم را اثبات کرد و حداکثر می‌توان گفت که فلان مطلب، مقتضای فطرت عقل است.» (مصباح یزدی، 49: 1380). طبیعتاً میان اینکه قائل شویم که ذهن هر انسانی از ابتدای تولد، مملو از گزاره‌های مختلف و براهین عقلی و اخلاقی است و میان اینکه او را فطرتاً واجد قوا و طرحی تکوینی و ثابت برای فهم آزاد مسائل عقلی و اخلاقی بدانیم، تفاوت‌های بنیادینی وجود دارد که باید بدان توجه ویژه داشت. برخی فیلسوفان؛ همچون جان لاک، منکر مبادی فطری‌اند. [24] بنابراین چنانچه ذهن را خالی از هرگونه طرحی فطری برای فهم کلیات بدانیم، عالم خارج را باید تعیین‌کننده نهایی آنچه ایده‌های ما را

تشکیل می‌دهند، قلمداد نماییم. با این فرض نیز باید بپذیریم چنانچه دنیایی که در آن هستیم، به نحوی دیگر خلق شده بود، مفاهیم بنیادین و بدیهی عقلانی و اصول اخلاقی می‌توانستند شکلی دیگر بیابند. نتیجه این سخن، این است که برای قواعد عقلی و اخلاقی، اصول حقیقی و ثابتی وجود ندارد و یا دست کم در شرایط مختلف، قابل تغییراند. پذیرش این رأی، مبانی معرفت را با اشکالات و چالش‌های فراوانی روبه‌رو می‌کند. این مسئله در دانش «معرفت‌شناسی» [25] به دقت مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. کانت درباره درونی و ثابت بودن اصول اخلاقی معتقد است: «هر اصل اخلاقی، مستلزم یک ضرورت مطلق است و چنین چیزی از تجربه بر نمی‌آید. تمام قواعد ضروری باید به نحو پیشینی تقریر یابند. در نتیجه، این قواعد، اصول عقلانی هستند... اخلاق، متعلق صرف فاهمه است)». کانت، (31: 1384 همچنین او معتقد است که مفاهیم عقلی و اخلاقی، از پیش، توسط خدا در فطرت و نهاد آدمی قرار داده شده است؛ لذا ما به نحو کاملاً فطری، صدق و درستی مفاهیم اخلاقی را می‌یابیم و خود را مکلف می‌دانیم که از آن‌ها تبعیت کنیم. او گرچه قائل به عدم اعتبار کافی برهین مستفاد از «عقل محض» [26] است، اما سعی دارد از طریق برهین اخلاقی که آن‌ها را کاملاً معتبر می‌داند، وجود خداوند را اثبات کند. [27]

3- ریشه فهم و عمل به اصول عقلانی و اخلاقی را باید در درون انسان نیز جست‌وجو نمود. تنها در صورتی می‌توان شخصی را مسئول رفتار غیر اخلاقی خود دانست و به دلیل همان رفتار غیر اخلاقی؛ مجازات نمود که اولاً قائل باشیم هر انسانی که در صحت و سلامت است، این توانایی را دارد که به درستی بیانیدشد و میان افعال خوب و بد تمیز قائل شود و ثانیاً آزادانه و بر اساس داوری و تشخیص خود، مرتکب آن عمل خلاف شده باشد. بر اساس آنچه واکر برای ما ترسیم نموده است، در جوامعی که خدا باوری و دین وجود ندارد، هیچ پاسخ واضح و بی‌پیرایه‌ای به این پرسش داده نمی‌شود که چرا باید اخلاقی باشیم، حتی وقتی که اخلاقی بودن به سود ما نیست یا هیچ هماهنگی و هدفی در جهان احساس نمی‌شود. در این حال، انسان‌ها توجیهی برای رفتار اخلاقی نمی‌یابند. این سخن، مستلزم پذیرش این نکته خواهد بود که در صورت ارتکاب جرایم و اعمال غیر اخلاقی، نمی‌توان غیرمتدینان را مورد مؤاخذه و احتمالاً مجازات قرار داد. واکر در انتهای مقاله خود، به این نکته اشاره دارد که ممکن است برخی در واقع ندانند که واقعاً اعتقاد به خداوند و قبول تقریری خاص از دین، صادق است یا نه. او نیز در اینجا اصراری بر صادق بودن اعتقاد به خداوند ندارد و تنها در مقام داوری، بر اساس «شرطیه پاسکال» [28]، وزنه ترازو را متمایل به سمت دین می‌داند. [29] او بر این عقیده است که زندگی بر اساس دین، یقیناً بهتر و شیرین‌تر از زندگی بدون دین و معنایی متعالی است و هدف بزرگی که به زندگی ما می‌بخشد، آنقدر ارزشمند هست که نباید آن را با بی‌اعتنایی از دست بدهیم.

نتیجه: واکر در این مقاله کوشیده است با بهره‌گیری از برهین اخلاقی، به نحو کلی به ما نشان دهد که در هر شرایطی، دین و اعتقاد به خداوند می‌تواند زندگی انسان را معنادار کند و ارزش‌های اخلاقی را همان‌گونه که واقعاً باید باشند، اعتبار بخشد. گرچه به نوع تعبیر او از «معنا» به «هدف» و رویکرد اخلاقی او نقدهایی وجود دارد، اما به نظر می‌رسد که مقاله او تأثیر خوشایند و قابل قبولی را در مخاطب، از نقش بی‌بدیل دین در معنابخشی به زندگی و توجه بیشتر به ارزش‌های اخلاقی، بر جای خواهد گذاشت. او منحصراً اعتقاد به خدا را ضامن رعایت اخلاق و موجه‌کننده آن می‌داند؛ اما از دیدگاه نویسنده، صرفاً اعتقاد به خدا، ضامن رعایت اخلاق نخواهد بود. تاریخ، شاهد نمونه‌هایی از فجایع انسانی است که توسط دینداران و عمدتاً با اهدافی مقدس رخ داده و قرن‌هاست که طعم آن، کام هر انسان آزاده و منصفی را تلخ نموده است. حوادث دهشت‌ناک جنگ‌های صلیبی توسط مسیحیان معتقد، بیش از نیم قرن کشتار مردم غزه توسط یهودیان صهیونیست، فجایع هر روزه که توسط وهابیون تکفیری مسلمان در سراسر دنیا اتفاق می‌افتد و کشتار مسلمانان در میانمار توسط بوداییان متعصب، همگی توسط معتقدین به خدا و دینداران، اتفاق افتاده است. همه این‌ها حاصل نوعی نگرش غلط به خدا، انسان و هستی و در نهایت، نوعی اعتقاد و دینداری منحرف

است. این نوع منحرف از اعتقاد به خدا و دینداری، نه تنها باعث رشد فضائل اخلاقی نشده، بلکه نیل به درنده‌خویی و آلودگی به رذائل اخلاقی را سرعت بخشیده و بر ارتکاب این اعمال شنیع، جلوه‌ای قدسی بخشیده است. نوع دینداری دینداران، جهان‌بینی آن‌ها، نوع رابطه ترسیم‌شده آنها با خداوند و هستی و دستورها و منش اخلاقی آن‌ها بسیار پر اهمیت و سرنوشت‌ساز خواهد بود. نوع دینداری دینداران، از صرف اعتقاد به خداوند و دینداری، بسی مهم‌تر است. در داوری میان زندگی فردی غیرمعتقد به خدا که خود را مکلف به رعایت اخلاق (مبتنی بر ارزش‌های عام) نموده و زندگی فردی معتقد به خداوند که ناقض اصول انسانی و اخلاقی است، به وضوح، زندگی فردی که خود را مکلف به رعایت اخلاق نموده، ارزشمندتر و به حال دیگران سودمندتر از زندگی فرد خداپاوری است که قواعد اخلاقی را مراعات نمی‌کند. پیامبران الهی در سراسر حیات خود، دائماً به رعایت اخلاق و حقوق دیگران سفارش کرده‌اند. پیامبر اسلام (ص) هدف از بعثت خود را اکمال و اتمام ارزش‌های اخلاقی معرفی نموده و آسودگی دیگران از دست و زبان فرد مسلمان را شرط صحت مسلمانی او اعلام نموده است. در حقیقت، قواعد رفتار دینی و اصول عام اخلاقی، در دین، پیوندی ناگسستنی یافته‌اند. چگونگی رفتار ما نشان‌گر میزان پذیرش و تعهد به محتوای دین است و در نگاهی کلی، می‌توان میزان رعایت اخلاق را سنجه میزان دینداری مؤمنان قلمداد نمود.

کتابنامه

1. آخوند خراسانی، محمدکاظم. (1376 و 1377)، «حسن و قبح عقلی»، ترجمه محمدصادق لاریجانی، نقد و نظر، سال چهارم، شماره اول و دوم، زمستان و بهار. صفحات 105-128 (2 بیات، محمدرضا. 1390)، «دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی»، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب. (3 / پاپکین، ریچارد و آوروام استرول. 1384)، «کلیات فلسفه»، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبی، تهران: حکمت. (4 / ربانی گلپایگانی، علی. 1371)، «تاریخ و تطور قاعده حسن و قبح عقلی در کلام اسلامی»، کلام اسلامی، شماره اول: بهار، صفحات 17-23.
2. صاحب زمانی، ناصرالدین. (1350)، «لوح سفید و کالبد شکافی ذهن انسان»، مقالات و بررسی‌ها، شماره پنجم و ششم: بهار و تابستان، صفحات 74-112.
3. کاپلستون، فردریک چارلز. (1388)، «تاریخ فلسفه». ترجمه غلامرضا اعوانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، جلد 4.
4. (1384)، «تاریخ فلسفه»، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و سید محمود یوسف‌ثانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، جلد 9.
5. (1386)، «تاریخ فلسفه»، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، جلد 5.
6. (1380)، «تاریخ فلسفه»، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش. جلد 6.
7. کانت، ایمانوئل. (1384)، «درس‌های فلسفه اخلاق»، ترجمه منوچهر صانعی درّه بیدی، تهران: انتشارات نقش و نگار.

8. متر، تادئوس. (1390)، «معنای زندگی»، ترجمه زهرا رمضان‌لو، کتاب ماه دین، شماره 165: صفحات 16-27.
9. مصباح یزدی، محمدتقی. (1380)، «فلسفه اخلاق»، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
10. ملکیان، مصطفی. (1379)، «تاریخ فلسفه غرب»، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
11. هاپ واکر، لوئیس. (1382)، «دین به زندگی معنا می‌بخشد»، ترجمه اعظم پویا، نقد و نظر، شماره 29 و 30: بهار و تابستان، صفحات 141-148.

پی‌نوشت

[1] Lois Hopwalker

[2] Meaning of life

[3] رک‌به: محمدرضا بیات، «معنای زندگی از منظر فیلسوفان تحلیلی» (قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، 1390) در این کتاب، نویسنده به‌دقت، دیدگاه‌های فیلسوفان تحلیلی را در رابطه با معنای زندگی بررسی نموده است.

[4] Thaddeus Metz

[5] Non naturalism

[\[6\]](#) Naturalism

[\[7\]](#) Super naturalism

[\[8\]](#) رکبه: تادئوس متز، «معنای زندگی»، ترجمه: زهرا رمضانلو، کتاب ماه دین. شماره 165 (تیر 1390)، صفحات 16-27.

[\[9\]](#) Theism

[\[10\]](#) Immortality

[\[11\]](#) Philosophy the Quest for Truth

[\[12\]](#) Louis.P Pojman [1935 - 2005]

[\[13\]](#) ویرایش هشتم کتاب **طلب حقیقت**، در سال 2010 میلادی، توسط انتشارات آکسفورد منتشر شده است.

[\[14\]](#) Religion gives meaning of life

[15] لوئیس هاپ واکر، نام مستعار یکی از فیلسوفان اخلاق در غرب است که آثار خود را با همین نام منتشر می‌کند.

[16] لوئیس، هاپ واکر. (1382)، «دین به زندگی معنا می‌بخشد»، ترجمه: اعظم پویا، نقد و نظر، شماره 29 و 30، صفحات 141-148.

[17] Autonomous

[18] واکر، منکر حقیقت و صدق «اخلاق با منشأ انفسی» است و آن را به «اخلاق سکولار» تعبیر کرده است.

[19] فیلسوفان، عمدتاً سه تعبیر از «معنا» در مباحث معنای زندگی ارائه کرده و تحلیل‌های خود را بر اساس آن بنا نهاده‌اند: 1- هدف؛ 2- ارزش؛ 3- کارکرد.

[20] Big Bang.

[21] مسئله «حسن و قبح عقلی» و «حسن و قبح شرعی».

[22] Objective.

[23] Subjective.

[24] برخی از فلاسفه؛ مانند جان لاک، ذهن انسان را در هنگام تولد، همچون لوح سفیدی (Tabula Rasa)، بدون طرح و نقشه‌ای فطری، تصور کرده‌اند. (رک به: فردریک چارلز کاپلستون، ترجمه: امیر جلال‌الدین اعلم، تاریخ فلسفه (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1386)، جلد 5، صفحات 88-91؛ ناصرالدین صاحب‌زمانی «لوح سفید و کالبدشکافی ذهن انسان»، مقالات و بررسی‌ها، شماره 5 و 6 (بهار و تابستان 1350)، صفحه 73).

[25] Epistemology/Theory of Knowledge.

[26] Pure reason.

[27] رک به: فردریک چارلز کاپلستون، ترجمه: اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگ‌مهر، تاریخ فلسفه (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، (1380 جلد 6، صفحات 233-2493؛ رک به: ریچارد پاپکین و آورووم استرول، ترجمه و اضافات: سیدجلال‌الدین مجتبیوی، کلیات فلسفه (تهران: انتشارات حکمت، 1384)، صفحه 55).

[28] Pascal's Wager.

[29] پاسکال، این برهان را به عنوان دلیلی بر وجود خداوند (بسط) اقامه نکرده است و نیز غرض وی آن نبوده است که بدل و جانشینی برای ادله مسیحیت باشد. مخاطب این شرطیه، طبقه خاصی از مردم‌اند که نه با براهین شکاکان و منکران آفناع شده‌اند و نه با براهینی که به سود اعتقاد به خدا اقامه شده است. پاسکال در این شرطیه نشان می‌دهد که اعتقاد به خدا به مصلحت آن‌ها و مؤدی به سعادت است: «اگر برنده شوید، همه چیز را برده‌اید؛ اگر بازنده شوید، هیچ از کف نداده‌اید.» «به مخاطره افکندن خیری متناهی برای خیری نامتناهی به‌وضوح، مقرون به صرفه است.» (رک به: فردریک چارلز کاپلستون، ترجمه: غلامرضا اعوانی، تاریخ فلسفه (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، (1380 جلد 4، صفحات 215-216).

